

Spragens' Understanding of the Resurgence of Archaism in the Post-Constitutional Period**

Ali Karimi Maleh¹
Reza Garshasbi^{2*}
Mohammad Taghi Ghezelsofla³

Received on: 27/11/2021
Accepted on: 06/04/2022

Abstract

The society and politics of Iran during the Qajar era were sick and its treatment seemed inevitable; Therefore, many saw the solution in a profound and transformative political and social campaign. Due to such a view, the constitutional revolution commenced, which of course failed. As a result of this failure, a discourse called "archaism" was formed. The most prominent founders of it are Aref Qazvini, Mirzadeh Eshghi, Ebrahim Pordavoud, Moshfeq Kazemi, Kazemzadeh Iranshahr, Sadegh Hedayat, and Mahmoud Afshar. In their intellectual and speech acts, they emphasized the proposition that by converting to the ancient utopia, one can give a new soul to the lifeless body of Iran and the past glory of Iran could be revived. Following the many representations of this speech, archaism led to dominate over other discourses in the Pahlavi era and give a new meaning to the Iranians' lifeworld. Since the framework investigation of the "how" of the emergence of this discourse has not been included in the research agenda; Therefore, the current study tries to answer the question, "How did the discourse of post-constitutional archaism emerge?", by using Spragens' theoretical model and "qualitative content analysis" technique. The findings show that this discourse is the result of the cognitive efforts of intellectuals and emerges from the heart of multi-layered cognitive processes - such as being aware of Iran's instabilities, recognizing their roots, searching for a utopia, and evaluating and selecting liberating solutions.

Keywords: Spragens, Archaism, Archaism Thinkers, Post-Constitutionality.

.....
** This article is taken from the doctoral thesis entitled "Social-Political Psychology of Archaism in Contemporary Iran"

1. Professor, Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran.
(Email: Akm10@umz.ac.ir)
- 2*. Ph.D. Candidate, Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran.
(Corresponding Author: Kgarshasbi7@Gmail.com)
3. Associate Professor, Political Science, University of Mazandaran, Iran.
(Email: M.t.ghezel@Gmail.com)

فهمی اسپریگنزی از چگونگی برآمدن اندیشه‌ی باستان‌گرایی در زمان پسامشروطه**

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۷

علی کریمی‌مله^۱

رضا گرشاسبی^{۲*}

محمدتقی قزلسفلی^۳

چکیده

جامعه و سیاست ایران زمان قاجار بیمار بود و درمان آن ناگزیر می‌نمود؛ از همین رو، بسیاری چاره‌ی کار را در پوشی سیاسی و اجتماعی ژرف و دگرگون‌ساز می‌دیدند. پیرو چنین نگاهی، انقلاب مشروطه آغاز شد که البته ناکام ماند. از پی این شکست، گفتمانی شیرازه بست که «باستان‌گرایی» نام دارد. برجسته‌ترین شالوده‌ریزان آن عارف قزوینی، میرزاده عشقی، ابراهیم پورداود، مشفق کاظمی، کاظم زاده ایران‌شهر، صادق هدایت و محمود افشار هستند. آنان در کنش‌های اندیشه‌ای و زبانی خود بر این گزاره پای فشردند که با گرویدن به آرمان‌شهر باستان می‌توان روانی تازه به پیکره‌ی بی‌جان ایران بخشید و آن را از نو آراست. پیرو بازنمایی‌های فراوان این گفتار، باستان‌گرایی در زمان پهلوی فراتر از دیگر گفتمان‌ها نشست و معنایی نوین به زیست‌مندی ایرانیان داد. از آنجایی که بررسی چهارچوب‌مند «چگونگی» برای این گفتمان چندان در دستور کار پژوهشی نهاده نشده است؛ بنابراین، نوشتار کنونی می‌کوشد، با بهره‌گیری از الگوی نظری اسپریگنز و تکنیک «تحلیل محتوای کیفی»، به این کاستی پژوهشی و پرسش پاسخ دهد که: «گفتمان باستان‌گرایی پسامشروطه چگونه سربرآورد؟» یافته‌ها نشان می‌دهد که این گفتمان برآیند کوشش‌های شناختی اندیشمندان است و از دل فرآیندهای شناختی چندلایه - چون آگاهی یافتن از نابسامانی‌های ایران، شناخت ریشه‌ی آن‌ها، جست‌وجوی آرمان‌شهر و سنجش و گزینش راه‌کارهای رهایی‌بخش - سربرآورد.

واژگان کلیدی: اسپریگنز، باستان‌گرایی، اندیشمندان باستان‌گرا، پسامشروطه.

(صفحه ۲۷۵-۳۰۴)

* این مقاله برگرفته از رساله‌ی دکتری دانشجوی با نام «روان‌شناسی سیاسی - اجتماعی

باستان‌گرایی در ایران معاصر» است.

۱. استاد علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر. (Akm10@umz.ac.ir)

*۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گرایش مسائل ایران، دانشگاه مازندران، بابلسر.

(نویسنده مسئول: Kgarshasbi7@Gmail.com)

۳. دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر. (M.t.ghezel@Gmail.com)

مقدمه

به هنگام فرمانروایی قاجار، ایران کشوری بیمار بود و این امر بسیاری را به پویش‌های ریشه‌شناسانه و درمان‌کاوانه واداشت. پیرو چنین پویش‌هایی، شماری از اندیشمندان آن زمان، ریشه‌ی درماندگی‌ها را از یک‌سو در «استبداد» و از دگر سو در «استعمار» دیدند. در نگاه آنان، خشکاندن بیخ این دو خار سامان‌پریش برای سامان‌مندی ایران بایسته می‌نمود. پس از پویش‌های ریشه‌شناسانه، نیز کوشش‌های درمان‌کاوانه برجستگی یافت که از دل آن اندیشه‌ی «مشروطیت» سر برآورد. این اندیشه چنین می‌نمود که تنها یک سامان مشروطه می‌تواند به تیره‌روزی‌های ایران پایان دهد. از آنجایی که چشم‌انداز اندیشه‌ی مشروطیت فردایی امیدبخش را نشان می‌داد، هواداران و پردازش‌گران آن بسی کوشیدند تا آن را به کار گیرند و عملی سازند؛ نیز از همین رو بود که در سال ۱۲۸۴ ش «انقلاب مشروطه» رخ داد. این انقلاب اگرچه پیشرفت و به‌سازی ایران را می‌جست؛ سرانجام ناکام ماند.

ناکامی انقلاب مشروطه در دست‌یابی به خواسته‌های بنیادین خود گروهی از اندیشمندان را به چاره‌جویی واداشت. آنان، در اندیشه‌ورزی چاره‌جویانه‌ی خویش، گذار ایران از ناکامی‌ها و رسیدن به کام‌گاری را بایسته دیدند و زینسان، گفتمانی را پروراندند که «باستان‌گرایی» نام گرفت. این گفتمان چنین بازمی‌نمود که راه برخاستن ایران بهره‌گیری از فرهنگ و شیوه‌ی زیستی ایرانیان باستان است؛ به دیگر سخن، گفتمان باستان‌گرایی به برجسته‌سازی این اندیشه پرداخت که بازسازی کشور نابسامان ساسان در گرو بازیابی جهان‌نگری باستانی است. پیرو این پردازش‌های زبانی بود که باستان‌گرایی، اندکی پس از برآبی، در زمان پهلوی بر دیگر گفتمان‌ها چیرگی یافت و پیکره‌ی معنایی ایران را پوششی تازه نهاد. باین‌همه آنچه نیاز به بررسی روش‌مند دارد، چگونگی پدیداری این گفتمان است؛ به گفته‌ای روشن‌تر، چگونگی شیرازه بستن گفتمان باستان‌گرایی پرسش‌برانگیز است؛ بدین‌روی، نوشتار کنونی به این پرسش می‌پردازد که: «اندیشه باستان‌گرایی در زمانه‌ی پسامشروطه چگونه پدیدار گشت؟» در پاسخ، این انگاره آزموده می‌شود که: «اندیشه‌ی باستان‌گرایی برآیند پویش‌های شناختی اندیشمندان آن زمان است و از چهار دهلیز شناختی زمانه‌شناسی، ریشه‌یابی، آرمان‌جویی و راه‌کارگزینی می‌گذرد.»

در اینجا یادآوری چند نکته بایسته است: نخست آنکه جستار ویژه و کانونی نوشتار بررسی «باستان‌گرایی» و «چگونگی برآمدن آن» است و در این راه - برای نمونه - از آرای اندیشمندان بهره

گرفته می‌شود. اندیشمندان باستان‌گرا پرشمارند و واکاوی اندیشه‌ی همه‌ی آن‌ها در این نوشتار شدنی نیست؛ بنابراین، برخی از برجسته‌ترین آنان، یعنی میرزاده عشقی، عارف قزوینی، ابراهیم پورداود، محمود افشار، کاظم‌زاده ایران‌شهر و مشفق کاظمی (نواصری، ۱۳۹۸: ۸۱-۹۰) برگزیده می‌شوند. دوم آنکه به روش «تحلیل محتوا» نوشتارها و گفتارهای هر یک از این اندیشمندان واکاوی می‌شود که بدین گونه‌اند: دیوان عارف قزوینی، دیوان میرزاده عشقی، سروده‌های ابراهیم پورداود، نوشتارهای کاظم‌زاده ایران‌شهر در گاه‌نامه‌ی ایران‌شهر به همراه کتاب تجلیات روح ایرانی، دیدگاه‌های محمود افشار در گاه‌نامه‌ی آینده و نوشتارهای مشفق کاظمی در نامه‌ی فرنگستان. سرانجام آنکه این بررسی از الگوی روشی - نظری اسپریگنز بهره می‌گیرد.

الف - پیشینه‌ی پژوهش

پژوهش‌های بسیاری درباره‌ی گفتمان باستان‌گرایی نگاشته شده است که از میان آن‌ها می‌توان نمونه‌های زیر را برشمرد:

نواصری (۱۳۹۸)، در کتاب «ناسیونالیسم نژادی در تاریخ معاصر ایران» از گونه‌های ملی‌گرایی و ریشه‌های اندیشگانی و سیاسی آن‌ها و برآیی ملی‌گرایی نژادی در ایران و عناصر سازنده‌ی آن در جامعه‌ی ایرانی سخن می‌راند و بر این باور است که ملی‌گرایی نژادی در ایران از سال‌های پایانی سده‌ی ۱۹ میان روشن‌اندیشان رواج یافت و در زمان پهلوی چیره گشت و پس از انقلاب به کناری نهاده شد.

ضیاء ابراهیمی (۱۳۹۷) در نوشتار خود با نام «پیدایش ناسیونالیسم ایرانی، نژاد و سیاست بی‌جاسازی» به بررسی پدیده‌ی باستان‌گرایی و آریاگرایی در ایران می‌پردازد و بر این باور است که این نگرش بدان انجامید تا ایران، نزد کشورهای همسایه، کشوری بیگانه و خودشیفته شناخته شود که سودای برتری بر سر دارد.

سلیمانی و آزرمی (۱۳۹۶)، در «ملی‌گرایی باستان‌گرا و بحران در هویت انسان ایرانی: بازخوانی پاسخ مطهری» نشان می‌دهند که باستان‌گرایی از یک‌سو، در پاسخ به سرگشتگی معنایی (بحران هویت) پدید آمد و از سوی دیگر، خود به سرگشتگی معنایی دامن زد؛ به گونه‌ای که ایرانیان را میان دوگانه‌ی «ایرانی - اسلامی» گرفتار ساخت.

عامری (۱۳۹۵)، در نوشتار «باستان‌گرایی در دوره‌ی پهلوی با تکیه بر جشن‌های ۲۵۰۰ ساله به روایت اسناد» پس از گفتاری کوتاه درباره‌ی تاریخچه‌ی اندیشه‌ی باستان‌گرایی در ایران، به بررسی ریشه‌های سیاسی و اندیشه‌ای کنش‌های باستان‌گرایانه‌ی محمدرضا شاه به‌ویژه برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله می‌پردازد و چنین می‌نگارد که محمدرضا شاه برگزاری این جشن‌ها را کنشی برای نمایش اقتدار و چیرگی فرهنگی می‌دانست و سرانجام، چنین کنشی زمینه‌های سرنگونی وی را فراهم آورد. کجباف و احمدوند (۱۳۹۰) با نگارش «جریان باستان‌گرایی و تشکیل حکومت پهلوی» نشان دادند که باستان‌گرایی از عوامل درونی و بیرونی چندی برخاست و در روند تاریخی خود و در زمان پهلوی، چونان ابزاری برای استوارسازی پایه‌های حکومت بهره گرفته شد. به باور نگارندگان، باستان‌گرایی پهلوی برآمده از خواست قدرت بود نه خواست میهن‌دوستانه و ملی‌گرایانه. بیگدلو (۱۳۸۰) در نوشتار «باستان‌گرایی در ایران معاصر» در سه بخش به بررسی پدیده‌ی باستان‌گرایی می‌پردازد و آن را از گرفتاری‌های بزرگ نگرشی و فرهنگی جامعه‌ی ایران می‌نامد. در این نوشتار، به بسترهای پدیداری، ریشه‌های اندیشگانی، سیاسی و اجتماعی و روند تاریخی این نگرش پرداخته می‌شود.

نکته‌ای که درباره‌ی این پژوهش‌ها و بسیاری دیگر از نوشتارها درباره‌ی باستان‌گرایی می‌توان گفت آن است که این کاوش‌ها نگاهی فرآیندی - شناختی به برآیی اندیشه‌ی باستان‌گرایی ندارند؛ بنابراین، آشکارسازی چگونگی شیرازه بستن گفتمان باستان‌گرایی، در نگاه اندیشمندان پسامشروطه، با کاربست الگوی اسپریگنز، نوآوری نوشتار کنونی خواهد بود.

ب- چهارچوب نظری: رویکرد اسپریگنز

آن گونه که سمین و اسمیت در دیدگاه شناخت بسترمند می‌گویند، فرآیندهای شناختی در پیوندی سخت با جهان اجتماعی و از آن جداناپذیرند؛ زینسان، شناخت‌شناسی به شناخت بسترهای اجتماعی یا «زمانه‌شناسی» نیازمند است (Semin & Smith, 2013: 125-128)؛ به دیگر سخن، واکاوی پرسش‌هایی از این دست که: چرا و چگونه اندیشه‌ای برمی‌آید؟ چرا و چگونه گفتمانی پیکر می‌بندد؟ چرا و چگونه باوری ویژه در اندیشگاه نهادینه می‌گردد؟ به شناخت ویژگی‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی زمانه نیاز دارد؛ زیرا نمی‌توان سازه‌های روانی و شناختی را جدای از بسترها دانست

(Echtenkamp, 2004: 80). بر این پایه، ما برای بررسی چگونگی برآیی اندیشه یا گفتمان باستان‌گرایی در زمانه‌ی پسامشروطه از دیدگاه «اسپریگنز» بهره می‌جویم؛ زیرا وی بر این باور است که اندیشه‌ها پدیداری روندی هستند و از چهار دهلیز شناختی می‌گذرند: «زمانه‌شناسی»، «ریشه‌یابی»، «آرمان‌جویی» و «راه‌کارگزی» (اسپریگنز، ۱۳۶۵).

۱- زمانه‌شناسی

به باور اسپریگنز، آغازگاه اندیشیدن و رسیدن به شناخت و اندیشه‌ای ویژه بسترنگری، زمینه‌سنجی و آگاهی یافتن از نابسامانی‌ها و دشواری‌های سامان زیستی است. هر اندیشه‌ای، در گام نخست، برآیند نگرستن نابسامانی‌ها در هستی است؛ بنابراین، دستگاه اندیشه‌ورزی مردم زمانی به کار می‌افتد که آنان به ارزیابی زمانه‌ی خود می‌پردازند و آن را بیمار و گرفتار می‌یابند (اسپریگنز، ۱۳۶۵: ۲۶). بیمار و گرفتار یافتن زمانه دو پیامد دارد: نخست آنکه در زبان اندیشمندان بازتاب می‌یابد و زینسان، پژوهشگر باید ردپای نابسامانی زمان را در زبان یا گفتارها و نوشتارهای اندیشمندان بیابد (اسپریگنز، ۱۳۶۵: ۸). دوم آنکه بسیار آزاردهنده و دردانگیز است و بدین‌روی، اندیش‌ورزان را به شناختن ریشه‌های درد و خشکاندن آن‌ها (دریچه‌ی شناختی دوم) رهنمون می‌شود (اسپریگنز، ۱۳۶۵: ۳۸).

۲- ریشه‌یابی

ریشه‌یابی را می‌توان گونه‌ای فرآیند «چهارچوب‌سازی شناختی» نامید که آرایه‌مند ساختن جهان نابسامان را می‌جوید. در این فرآیند، اندیشمندان در پی آن هستند تا ریشه‌های نگونساری و گرفتاری را شناسایی کنند و دریابند چرا سامان سیاسی بیمار است و به درستی کار نمی‌کند (اسپریگنز، ۱۳۶۵: ۲۶). از پی این فرآیند است که اندیشمند به سوی «جایگزین شناختی آرمانی» بهر ساختن سامانه‌ای ویژه و دگرسان گام برمی‌دارد.

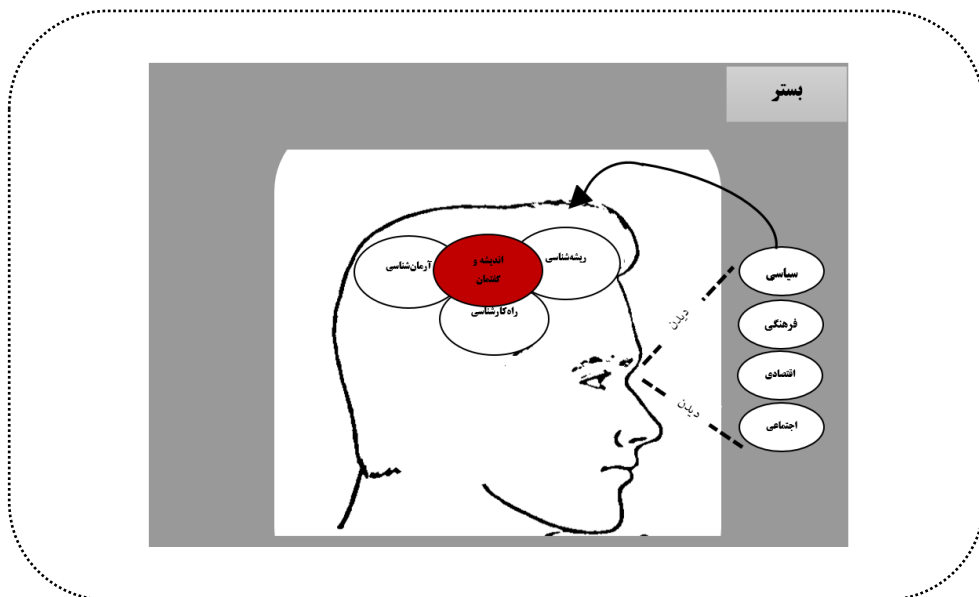
۳- آرمان‌جویی

گام سوم در چگونگی شیرازه بستن یک اندیشه «آرمان‌جویی» است. آرمان‌جویی با نگرستن جنگ‌ها، خونریزی‌ها، ناکامی‌ها و این پرسش‌ها آغاز می‌شود که: «اگر این اوضاع خراب است، اوضاع

درست کدام است؟ اگر این بیمار است، سلامت کدام است؟ اگر این حالت گیجی است، حالت درست کدام است؟» (اسپریگنز، ۱۳۶۵: ۸۹). پیرو این پرسش‌ها، اندیشمند به بازنمایی آرمان‌شهر یا جامعه‌ای آرمانی می‌پردازد تا مگر به یاری آن سامان سیاسی را از نو بسازد؛ بنابراین، آرمان‌جویی گونه‌ای گذار از «هست‌ها» به «بایدها» و البته روان‌درمانگر است و برای اندیشمندان و مردمی که از تازش‌ها و گزش‌های زمانه به ستوه آمدند، امید می‌آورد؛ زیرا نوید آینده‌ای درخشان می‌دهد؛ زینسان، یافتن راه‌هایی برای آوردن آرمان‌شهر از جهان پندار به جهان پدیدار بایسته می‌گردد.

۴- راه‌کارگزینی

دهلیز شناختی چهارم که اسپریگنز از آن نام می‌برد، «راه‌کارگزینی» است. در این دهلیز، اندیشمند راه‌کارهایی برای گذار از درماندگی و رسیدن به کام‌گاری و آرمان‌ها شناسایی و پیشنهاد می‌کند (اسپریگنز، ۱۳۶۵: ۲۸). اینک بر پایه‌ی آنچه تاکنون گفته شد، می‌توان دیدگاه اسپریگنز را به سان الگوی زیر نمایش داد:



شکل شماره ۱- چگونگی پیدایش و پرورش اندیشه یا گفتمان

(منبع: نگارندگان)

پ- از زمانه تا اندیشه

در این بخش، نخست چندوچونِ زمانه‌ی اندیشمندانِ باستان‌گرا را بازمی‌شناسیم؛ و سپس رویکردها و کوشش‌های شناختی آنان را برمی‌رسیم تا چگونگی پدیداریِ گفتمانِ باستان‌گرایی در زمانه‌ی پسامشروطه آشکار شود.

۱- زمانه

انقلابِ مشروطه که با امید به دگردیسی‌های خوشایندِ سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آغاز شد و بر آن بود تا هستیِ نابسامانِ ایران را سامان دهد، دیری نگذشت که روندی وارونه پیمود و از این وارونه‌روی پیامدهای ناگواری برخاست؛ به گونه‌ای که بیماریِ ایران دوچندان شد و دورانی از آشفتگی‌های بی‌پایانِ سیاسی، ویرانی‌های بیکرانِ اقتصادی، لجام‌گسیختگی‌های مهارناپذیرِ اجتماعی و دست‌اندازی‌های بی‌اندازه‌ی امپریالیستی پدید آمد که کشور را تا آستانه‌ی فروپاشی پیش راند؛ بنابراین، در زمانِ پس از انقلاب، ایران به هر چیزی می‌ماند مگر کشوری مشروطه؛ سامانِ پیشین در هم شکسته شد؛ ولی سامانی نوین شیرازه‌ی نسبت و زینسان، «هنگامه‌ی غریبی» بود. این هنگامه با ویژگی‌های چندی شناخته می‌شود که برخی از آن‌ها در دنباله‌ی نوشتار می‌آید.

۱-۱- تاخت‌وتازِ بیگانگان

ایرانِ زمانِ قاجار میدانِ تاخت‌وتاز و نبردِ بیگانگانی چون روسیه و انگلستان بود. در این دوران، روس و انگلیس ایران را دالانی برای برآوردنِ خواسته‌ها و سنگری برای پاسبانی از منافعِ خود در منطقه می‌دیدند و زینسان، همواره به دنبالِ چیرگیِ بی‌چون‌وچرا و گسترشِ قدرت و نفوذِ خود در این کشور بودند. تاخت‌وتازِ امپریالیستیِ دو کشور اگرچه برای آنان سودمند بود؛ مردمِ ایران را گران می‌آمد؛ از همین رو، پس از انقلابِ مشروطه، مردم امیدوار بودند که کارشکنی‌های بیگانگان و تاراجِ بردنِ سرمایه‌های ملی پایان یابد که البته این‌گونه نشد و به جای آن، بیگانگان بر گستره‌ی تاخت‌وتازِ خود افزودند. بهره‌کشانِ روس و انگلیس اگر تا پیش از انقلابِ مشروطه مهارِ یکدیگر را می‌جستند، پس از آن برای چپاول و دوپاره کردنِ ایران در سالِ ۱۹۰۷ م به هم‌آوایی رسیدند (کریمی، ۱۳۸۷: ۱۱۲).

در سال ۱۹۰۷ م دو کشور پیمانی بستند که بر پایه‌ی آن ایران به دو بخش می‌شد: بخش شمالی زیر فرمان‌روایی روسیه و بخش جنوبی زیر فرمان‌روایی انگلستان. با این‌همه این پایان کار نبود، چه بسا تاخت‌وتازهای بیشتری - سوار بر چرخ‌دنده‌های ویران‌گر جنگ جهانی نخست - در راه بود. در آرماد سال ۱۲۹۳ ش - اندکی پس از تاج‌گذاری احمدشاه قاجار در تیرماه همان سال - جنگ جهانی نخست در گرفت. این جنگ که در آغاز میان کشورهای چوچون انگلیس، روسیه و فرانسه از یک‌سو و اتریش و آلمان از سوی دیگر بود، با پیوستن عثمانی به اتریش و آلمان، دامنه گسترده و به ایران کشیده شد. با کشیده شدن جنگ به ایران، تاخت‌وتازها در کشور فزونی گرفت و حتی سیاست «بی‌طرفی» ایران نیز نتوانست جلوی آن را بگیرد. در این زمینه، اندیشمندی می‌نویسد: «ایران رسماً در این جنگ بی‌طرف بود؛ اما در حقیقت روس‌ها و انگلیسی‌ها از یک‌طرف و ترک‌ها و آلمان‌ها از طرف دیگر در سرزمین ایران می‌جنگیدند و آن را غارت می‌کردند» (میروشنیکیف، ۱۳۴۴: ۲۷)؛ بنابراین، جنگ جهانی و چپاول‌گری‌های بیگانگان یکی از آشفته‌ترین دوره‌های تاریخی ایران را رقم زد؛ زیرا بودن نیروهای بیگانه در جای‌جای کشور و دست‌اندازی‌های پی‌درپی آنان پایه‌های یک‌پارچگی و ماندگاری ایران را سخت لرزان ساخت (پورآرین و رجبی، ۱۳۹۲: ۲۷).

افزون بر این، دو کشور روس و انگلیس در سال ۱۹۱۵ م کوشیدند تا بار دیگر با افزودن دامنه‌ی قدرت خود در ایران، جای پای خود را استوار سازند. در این راستا، در مارس ۱۹۱۵ م آنان پیمانی نهانی بستند که در آن نامی از استقلال ایران برده نشد. این پیمان دامنه‌ی نفوذ دو کشور را - بیش از پیمان ۱۹۰۷ م - گسترش داد و مضمون آن این بود که روسیه صفحات شمالی ایران را ضمیمه‌ی خاک خود کند و در برابر، بریتانیا اداره‌ی جنوب ایران را مستقیماً به دست گیرد (فوران، ۱۳۸۶: ۲۹۷). شایان یادآوری است که افزون بر کنش‌گری‌های این دو کشور، نیز عثمانی‌ها هم بر آذربایجان غربی، کردستان، کرمانشاه، همدان و بروجرد چیرگی داشتند و نیروهای آلمانی هم سرگرم قاچاق جنگ‌افزار برای قبایل جنوب بودند؛ بنابراین و در راستی، چیز زیادی از حاکمیت ایران باقی نمانده بود و فقط هم‌اوردی‌های روس و انگلیس بود که از تبدیل شدن ایران به یک مستعمره‌ی واقعی جلوگیری می‌کرد (میروشنیکیف، ۱۳۴۴: ۲۸-۳۰).

هم‌اوردی‌های روس و انگلیس تا سال ۱۹۱۷ م در ایران به درازا کشید؛ ولی با رخ دادن انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م در روسیه و روی کار آمدن حکومتی جدید، این هم‌اوردی‌ها به پایان رسید؛ زیرا پیرو این انقلاب همه‌ی پیمان‌های دولت‌تزاری با ایران ملغی گشت و نیروهای روسی نیز وادار به بیرون

رفتن از این کشور شدند. با بیرون رفتن روسیه از ایران، انگلستان یکه‌تاز میدان نبرد شد و کوشید خلا‌های به وجود آمده در مناطق شمالی را پر کند.

انگلستان برای آنکه بتواند به یکه‌تازی‌های خود ادامه دهد، پیمان‌ننگین ۱۹۱۹ م را با دولت ایران بست. از راه این پیمان‌ها، بیگانگان به بحران‌سازی‌های پایان‌ناپذیر دست می‌زدند و مردم ایران را در رسیدن به خواسته‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود ناکام می‌گذاشتند؛ زیرا چنین پیمان‌هایی به معنای وابستگی‌های مالی، ویرانی‌های اجتماعی و واپس‌ماندگی‌های اقتصادی بود.

۱-۲- نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی

با اینکه ایران در زمان جنگ سیاست بی‌طرفی برگزید؛ اما به اندازه‌ی یک کشور درگیر در جنگ آسیب دید و اقتصاد آن هر چه بیشتر ویران شد. اقتصاد ایران در سراسر دوران مشروطه و به هنگام و پس از جنگ همواره با الگوی بسیار نابرابری از پخش ثروت و درآمد روبه‌رو بود و بیشتر مردم در تنگ‌دستی به سر می‌بردند و تنها شمار بسیار اندکی در آسایش می‌زیستند. همچنین در این دوران، کارخانه‌های بسیاری چون ریسمان‌ریسی، شکرریزی، کاغذسازی، بلورسازی و ... تعطیل شد که به دنبال آن بیکاری و واردات کالاهای خارجی افزایش یافت. از میان رفتن تولیدات داخلی به خارج شدن ارز از کشور انجامید و از آنجاکه تراز موازنه‌ی پرداختی در تجارت خارجی منفی بود، دولت به ناچار از بیگانگان وام می‌ستاند که این کار به وابستگی اقتصادی و برون‌رفت هرچه بیشتر سرمایه از کشور دامن می‌زد (کریمی، ۱۳۸۷: ۱۲۱-۱۲۲). در چنین وضعی، توده‌های اصلی مردم که دهقانان بودند، روزبه‌روز بینواتر می‌شدند. بسیاری از آنان از سر‌نداری به شهرها می‌گریختند؛ ولی از آنجایی که صنایع ملی رشد نکرده بود، کاری پیدا نمی‌کردند و زینسان، به ارتش بیکاران آواره می‌پیوستند. همچنین شماری از آن‌ها به دیگر کشورها کوچ می‌کردند؛ زیرا آن‌گونه که تیگرنف^۱ می‌گوید، در آن زمان «غارت‌گری و ظلم و ستم» بیداد می‌کرد (میروشنیکیف، ۱۳۴۴: ۲۷). باین‌همه اوج گرفتاری‌ها به قحطی سال ۱۲۹۷ ش بازمی‌گردد. در این سال، قحطی بسیار بزرگی در ایران رخ داد که پیرو آن، نیمی از مردم کشور - حدود ۸ تا ۱۰ میلیون تن - جان سپردند (مجد، ۱۳۸۷: ۱۸).

گزارش‌های فراوانی نشان می‌دهد که این نایابی بلایی خانمان‌سوز برای ایرانیان بود و رنجی بزرگ بر سینه‌ی ایران نشانده. البته نیاز به یادآوری است که این ناگوارها زاده‌ی زمان پسامشروطه و

1. Tigranov

هنگام جنگ جهانی نخست نیست، چه بسا پیش از انقلاب مشروطه و جنگ جهانی هم بخش بزرگی از مردم ایران در رنج و گرفتاری می‌زیستند؛ ولی جنگ و کنش‌گری‌های بیگانگان در این زمان بر گستره‌ی این گرفتاری‌ها افزود و آن‌ها را وخیم‌تر کرد. وانگهی باید دانست این گرفتاری‌های اقتصادی و اجتماعی هنگامی بود که سامان سیاسی و دولت مرکزی - به فرمان‌روایی احمدشاه - وضعیت بسیار نومیدکننده‌ای داشت.

۱-۳- بی‌ثباتی‌های سیاسی و ناآرامی‌های اجتماعی

پس از انقلاب مشروطه حاکمیت سیاسی سخت سست و ناپایدار بود. در این دوران دولت سخنگوی واحد همه‌ی کشور نبود و نمی‌توانست تصمیمات خود را نیرومندانه اجرا کند. در برابر، ناپایداری به تغییر پی‌درپی کابینه بازمی‌گردد؛ به‌گونه‌ای که در کمتر از ۱۵ سال، یعنی از سال ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹ ش، بیش از ۵۰ بار کابینه تغییر کرد. حتی در ۳۳ مورد عمر کابینه‌ها کمتر از ۱۰۰ روز بود. این سستی‌های پایدار و دگردیسی‌های پی‌درپی سیاسی به وضعیتی انجامید که در آن برجسته‌ترین خواسته‌ها خواسته‌ی «حفظ وضع موجود» و «جلوگیری از بدتر شدن وضعیت زیستی و نابودی ایران» بود.

در این سالیان تباہ، قدرت دولت مرکزی در بخش بزرگی از کشور و به‌ویژه در روستاهای دورافتاده بسیار اندک بود و به سخنی، «حکومت مرکزی در خارج از پایتخت وجود نداشت» (آبراهامیان، ۱۳۸۳: ۱۲۹). از آنجایی که - به نوشته‌ی روزنامه‌ی «آفتاب» در زمان مشروطیت - «هیچ‌وقت یک حکومت مقتدر قادر که از اختیارات قانونی خود استفاده کرده، از حمله و تهدید محفوظ و به انتظام مملکت موفق آید در ایران وجود نداشته» بنیاد هستی ایران زمین شتابان رو به سوی نیستی می‌برد و زینسان، تنها دل‌نگرانی مهم رهاندن کشور از خطر فروپاشی بود؛ زیرا سرنوشت کشور به دست قبایل و عشایر، قدرت‌های محلی و خان‌هایی افتاده بود که عملاً مستقل از مرکز عمل می‌کردند (میرزایی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۲۴).

کنش‌گر شدن ایلات و خان‌های روستا به معنای از هم پاشیدن امپراتوری ایران و نابود شدن امنیت اجتماعی بود. امنیت اجتماعی را می‌توان به معنای همبستگی و یک‌پارچگی مردمی و نبود ستیزه میان دولت و مردم دانست؛ اینکه مردم و نیروهای اجتماعی پشتیبان و پیرو دولت باشند و نیز دولت هم پشتیبان و پیرو آن‌ها؛ ولی چنین چیزی در ایران پسامشروطه نمود نداشت؛ زیرا در آن

آشفته‌بازار سیاسی، نیروهای اجتماعی گریز از مرکز جان تازه‌ای گرفته بودند و بیشتر از نیروهای مرکزگرا خودنمایی داشتند (آوری، ۱۳۷۳: ۴۰۶). نیروهای ایلی بیشتر آشوب‌گران و گاه خیره‌سرانی بودند که فرمان‌روایی بسیاری از مناطق را به جای حکومت مرکزی در دست داشتند و به هیچ‌کسی حساب پس نمی‌دادند. آن‌ها، با بهره‌گیری ناروا از وضعیت نابسامان تهران، از پرداخت مالیات سر باز می‌زدند؛ روستاها را به تاراج می‌بردند؛ و خطوط ارتباطی را می‌گسستند.

سرانجام و در پایان این بخش، باید گفت دوران پسامشروطه و پیشاپهلوی دوران کشمکش و ستیز میان دولت، نیروهای اجتماعی و کشورهای بیگانه بود. در این دوران، ایران سرزمینی بی‌دروپیکر با ساختار سیاسی چندپاره و ناکارآمد بود که هرروز بیگانگان بر آن می‌تاختند و فرمان می‌راندند. نیز نیروهای ایلی، با انگیزه‌های سودجویانه، آرمان‌های جدایی‌خواهانه و کنش‌های آشوب‌افکنانه‌ی خود، بر ناامنی‌های اجتماعی و نابسامانی‌های اقتصادی دامن می‌زدند؛ بنابراین، ایران آن زمان، با آن‌همه فرهنگ پربار و درخشان خود، چنان رو به ویرانی و تباهی بود که تاریخ این کشور کمتر به خود دید (سعیدی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۱۴۹)؛ به دیگر سخن، در این زمان، اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ایران بیشتر به زیست سیاسی، فرهنگی و اجتماعی سده‌های تاریکی یا قرون وسطای اروپا می‌ماند (شمیم، ۱۳۸۹: ۳۵۰) و یک‌پارچگی سرزمینی و ماندگاری آن در خطر نابودی بود.

۲- زمانه‌شناسی

اندیشه جدای از چهارچوب زیستی و زمانی اندیشمندان نیست، بلکه از درون این چهارچوب و از سرشت زیست‌مند اندیشه‌ورزان می‌جوشد. باین‌همه چهارچوب زیستی خودبه‌خود به اندیشه‌پردازی نمی‌انجامد، چه‌بسا در پردازش و برآیی اندیشه، آنچه بیش از زیست‌مندی و بودن اهمیت دارد، زیست‌سنجی و چگونگی بودن است؛ آن هنگام که اندیشمند به زمانه‌ی خویش می‌نگرد؛ چندوچون آن را می‌سنجد؛ و نابسامانش می‌یابد؛ بنابراین، اندیشه زمانی شالوده می‌بندد که اندیشمند به شناخت و آگاهی از نابسامانی‌های زمانه‌ی خویش رسیده باشد که البته نیز چنین شناختی را می‌توان در اندیشه‌ی باستان‌گرایان هم یافت.

بررسی دیدگاه‌های اندیشمندان باستان‌گرا نشان می‌دهد که آنان به خوبی از نابسامانی‌های زمانه‌ی خویش و از رنج ایران کهن آگاه بودند و در ارزیابی اجتماعی خود، هستی و اجتماع ایران را گرفتار در بحرانی ژرف یافتند، هستی‌ای که: ۱- شکوه دیرین آن بر باد رفت و دیگر نشانی از نیک‌بختی

پیشین نداشت؛ ۲- نمی‌توانست پایاپای دیگر کشورها در کاروان پیشرفت گام بردارد و دوش‌به‌دوش اروپاییان بساید؛ ۳- خانه‌ی بیگانگان، دروغ‌گویان و دزدان شده بود؛ ۴- آزادی، امید و دانش در آن جایی نداشت؛ ۵- گرداگردش فریاد مرگ و مردگان و مغاک ترس بود؛ ۶- چنان آزارنده، پریشان و بحران‌زده بود که نشانی از آن در دیگر گوشه‌ی جهان به چشم نمی‌آمد. نمونه‌هایی از زمان‌آگاهی و دردشناسی اندیشمندان باستان‌گرا در جدول زیر آمده است:

جدول شماره ۱- از زمان آگاهی و دردشناسی اندیشمندان باستان‌گرا

اندیشمند	زمانه‌شناسی	بن‌مایه
میرزاده عشقی	«این خرابه قبرستان نه ایران ماست این خرابه ایران نیست ایران کجاست»	(مشیر سلیمی، ۱۳۵۸: ۲۳۴)
	«سخن از موت و فناگویی بود وحشت و مرگ مجسم شده هر سویی بود»	(مشیر سلیمی، ۱۳۵۸: ۲۰۶)
عارف	«خرابه‌ای شده ایران و مسکن دزدان»	(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۱۰۷)
	«امروز در این مملکت ... دو عیب که ... بزرگ‌ترین عیب‌هاست ... و آن دو دروغ است و دزدی.»	(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۴۶۲)
افشار	«مملکت ایران از اول دوره مشروطیت تا به حال دائماً در بحران و غلیان بوده.»	(افشار، ۱۳۰۴: ۷۶)
ایران‌شهر	«محیط امیدشکن و آزادی‌کش و معرفت‌کش»	(ایران‌شهر، ۱۳۴۲: ۸-۷)
	«امروز ایران از کاروان ترقی و تمدن خواهران آریایی خود عقب‌مانده و ...»	(ایران‌شهر در نواصری، ۱۳۹۸: ۱۳۵)
پورداد	«ایران بنگر ویرانه شده»	(پوردادوود، بی‌تا: ۳۳-۲۹)

(منبع: نگارندگان)

۳- ریشه‌یابی

گام دوم در پدیداری یک اندیشه ریشه‌یابی نام دارد که خود برآیند کارکرد شناختی ارزیابی اجتماعی است. در فرآیند ارزیابی اجتماعی، اگر اندیشمند به برداشتی ناخوشایند از هستی و زمان

خویش برسد، در جست‌وجوی شناخت ریشه‌های این ناخوشایندی گام برخواهد داشت تا مگر پیش‌زمینه‌های رهایی از آن را فراهم آورد. این‌گونه از کوشش‌های شناختی آشکارا در دیدگاه‌های اندیشمندان باستان‌گرا دیده می‌شود. این دسته از اندیشمندان در پویش ریشه‌یابانه‌ی خود نگاهی تاریخی دارند و ریشه‌ی تباهی ایران را در گذشته‌های دور می‌جویند، هنگامی که بیگانگان به ایران راه و بر این سرزمین چیرگی یافتند؛ به گفته‌ای روشن‌تر، آنان آغازگاه دردمندی ایران را در سرنگونی ساسانیان می‌بینند و چنین می‌پندارند که گزند و زیان تازیان به ایران چنان ژرف و شگرف است که اگر ایران دیگر آباد و بسامان نگردد، هیچ جای شگفت نیست.

تازیان بسیاری از آیین‌ها، نمادها و نشانگان ایرانی - باستانی را نابود کردند و در برابر، نمادها و آیین‌های عربی - اسلامی را بر جای آن‌ها نشانند و بدین‌گونه میان جان و بدن ایران جدایی افتاد و پیکره‌ی ایران روان ایرانی خود را گم کرد. همچنین پس از تازش تازیان، روان ایرانی در بند شد؛ آزادگی خود را از دست داد؛ و از شکوه دیرین و بزرگی پیشین خود افتاد. همه‌ی این رخدادها بدین معناست که از آن هنگام ایرانیان به دگرگشت فرهنگی، اندیشه‌ای و نژادی سترگی دچار و با هستی و خویشتن خویش بیگانه شدند و دگر «خبر خرمی از کشور ساسان نرسید.» در جدول زیر، نمونه‌هایی از ریشه‌یابی تاریخی اندیشمندان باستان‌گرا نشان داده می‌شود:

جدول شماره ۲- ریشه‌یابی تاریخی اندیشمندان باستان‌گرا

بن‌مایه	ریشه‌یابی تاریخی	اندیشمند
(مشیر سلیمی، ۱۳۵۸: ۲۰۵)	«چون‌که ناگه به بستان سر خر می‌دیدم یزدگرد آخر آن پرده پکر می‌دیدم زان میان نقش از آن پس ز عمر می‌دیدم سپس آن پرده دگر زیروزبر می‌دیدم نه ز کسری خبری نه طاقی وان خرابه به خرابی باقی»	عشقی
(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۱۸۴)	«تا که شد پای عرب باز در ایران زآن روز خبر خرمی از کشور ساسان نرسید»	عارف
(پوردادود، بی‌تا: ۹۰)	«ز ساسانیان واژگون گشت تخت ز ایرانیان نیز برگشت بخت ز کین و ز بیداد تازی سپاه کسی را به کشور نمانده پناه»	پوردادود
(پوردادود، بی‌تا: ۹۳)	«عرب آمد و نام ما ننگ شد»	

ادامه جدول شماره ۲- ریشه‌یابی تاریخی اندیشمندان باستان‌گرا

بن‌مایه	ریشه‌یابی تاریخی	اندیشمند	
(پوردادود، ۱۳۶۴: ۳۵۱)	«از دیوهای تیره‌نژاد مغولی (و عربی) چنان گزندی به ایران رسید که اگر تا روز رستاخیز هم سری بلند نکند و به هوش نیاید، جای شگفتی نیست.»	پوردادود	بازنمایی‌های زبانی اندیشمندان
(افشار، ۱۳۶۳: ۱۴۵)	«کین خانه مخروبه از قوم مسلمان بود»	افشار	
(ایران‌شهر، ۱۳۴۲: ۸۶-۸۷)	«از ابتدای استیلای عرب بر ایران روح ایرانی در جنگ و جدال و ... و همیشه در تب‌وتاب بود، همواره دست‌وپا می‌زد و از پی گم‌کرده‌ی خود می‌شتافت. روح ایرانی ... از پی فر و شکوه دیرین و عظمت و شوکت پیشین خود می‌دوید.»	ایران‌شهر	
(در نواصری، ۱۳۹۸: ۱۳۷)	«از وقتی عرب‌های وحشی حقوق ایران را غصب کردند و با نهایت سبعت تمام رسوم ملی ما را زیر پا گذاشتند، برای ما چیزی جز نوروژ و ... باقی نمانده است.»	مشفق کاظمی (فرنگستان)	

(منبع: نگارندگان)

دگرگشت فرهنگی و نژادی در سه زمینه‌ی سیاسی، اجتماعی و دینی نمود یافت و این سه در پیوند با هم «درخت تناور نژاد ایرانی را ریشه‌کن کرده و خشکانده‌اند». در زمینه‌ی سیاسی، انگشت‌ویرانی و تباهی به‌سوی کارگزاران و رهبران نشانه می‌رود. به باور اندیشمندان باستان‌گرا، پس از تازش تازیان، بنیاد خویش‌کاری «بُستان باستان» و زیست ایرانی در هم شکست و سرشت نژادی و سیاسی جهان‌داری شاهانه دگرگون شد؛ بدین معنا که شاهان ایرانی نژاد جای خود را به شاهانی (در اینجا، شاهان قاجار) دادند که: ۱- بیگانه‌نژادند و از تبار آریایی و ایرانی نیستند و زینسان، هنر فرمان‌روایی شاهان به‌نژاد ایرانی را ندارند؛ ۲- نادان و بی‌دانش‌اند و چه‌بسا با کنش‌ها و منش‌های خود دانش را به ورشکستگی کشاندند؛ ۳- زورگو، ستم‌پیشه، شهوت‌پرست و خودکام‌اند و به‌جای ایران و سربلندی آن به سودجویی‌های خود می‌اندیشند؛ ۴- فرومایه، پست و «بی‌تمیز» هستند و زین روی، روال کاری روشن و شناخته‌شده‌ای ندارند و سیاست‌های آنان آشکار نیست؛ ۵- دزد و چپاول‌گردند و تاراج ایران را در سر می‌پرورند. این دگردیسی در ساخت قدرت بدان انجامید که نیکنمایی ایران فروبمیرد و این کشور دگر چیزی نباشد مگر «سراسر پرده‌ی غم». در جدول زیر نوشتارهایی از اندیشمندان باستان‌گرا در این باره آورده می‌شود:

جدول شماره ۳- نوشتارهایی از اندیشمندان باستان‌گرا

بن‌مایه	ریشه‌یابی (دولت)	اندیشمند
(مشیر سلیمی، ۱۳۵۸: ۳۳۳)	«کنون قرنی است ز ایران گم شده است این روح (پادشاهی) که این‌گونه بنای ملک در هم گشت و نظم قوم بر هم شد ... همه اندوهگین صحنه سراسر پرده غم شد»	عشقی
(مشیر سلیمی، ۱۳۵۸: ۱۹۰)	«برو به عدلیه تا بی تمیزها بینی چه بی تمیز کسانی شدند میزنشین»	
(مشیر سلیمی، ۱۳۵۸: ۴۴۵)	«کسرای عدالتگر اگر زنده بود این عصر این سان نبدا این قصر»	
(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۷۷)	«خدا خراب کند آن کسی که مملکتی برای منفعت خویش خوان یغما کرد»	عارف
(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۸۹)	«تو صحت عمل از دزد و راهزن مطلب از آنکه مملکت امروز دزدبازار است»	
(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۹۳)	«بگو به هیأت کابینه سر زلفش که روزگار پریشان ما ز دست شماست خراب مملکت از دزد خانگی است ز دست غیر چه نالیم هرچه هست از ماست»	
(پورداد، بی‌تا: ۸۶)	«بیگانه به ما چیره شد و گشت شهنشاه بنشست به تخت جم غارتگر تاتار»	پورداد
(پورداد، بی‌تا: ۳۹)	«خویش پرستند نه قوم و کشور و آیین آنکه بود از نژاد ایران عاری»	
(افشار، ۱۳۰۶: شماره ۱۱)	«خطر سیاه ... جهل و استبداد است که در داخل مملکت قرن‌هاست ما را خانه‌خراب کرده.»	افشار
(ایران‌شهر، ۱۳۶۳: ۱۴۲)	«در این قرن‌های گذشته، ظلم‌ها، شهوت‌رانی‌ها، دیوانگی‌ها، و اسراف‌های پادشاهان و ... درخت تناور نژاد ایران را ریشه‌کن کرده و خشکانده.»	ایران‌شهر
(کاظمی، ۱۳۰۳: ۵۲)	«... استبداد سلاطین جابر یعنی ریاست بی‌سواد در ایران از عوامل مهم در ... ذلت این ملت بوده.»	مشفق کاظمی

(منبع: نگارندگان)

برخلاف زمینه‌ی سیاسی، زمینه‌ی اجتماعی به ویژگی‌های فرهنگی و اخلاقی «مردم» بازمی‌گردد. به باور اندیشمندان باستان‌گرا، پیرو ره‌یابی تازیان و فرهنگ آنان به ایران‌زمین، خوی و منش ایرانیان دگرگون شد؛ به‌گونه‌ای که آنان، اندک‌اندک، ۱- دچار یافه‌پرستی، «ضعف و جهل»، شدند؛ ۲- سرگذشت و تاریخ کشور را به باد فراموشی سپردند و از ریشه‌های تاریخی خود جدا افتادند؛ ۳- تیره و تبار خویش را از یاد بردند و آموزه‌های نیاکان و پندهای پیران خود - چون زرتشت (کردار نیک، گفتار نیک، اندیشه‌ی نیک) - را به کناری نهادند؛ ۴- از اجتماعی - ملی‌اندیشی بازماندند و در برابر، خودخواهی پیشه کردند و سودجویی را ارزش شمردند؛ ۵- از آزادی‌اندیشه و شناخت و دانش درست بی‌بهره ماندند؛ ۶- به کرختی و بی‌غیرتی گرفتار آمدند و حتی در برابر ویران شدن ایران‌زمین و فرهنگ آن هم واکنش نشان نمی‌دهند؛ ۷- به زشتی‌ها گراییدند و پلیدی‌هایی چون «دروغ‌گویی»، «خودپرستی»، «خودپسندی»، «خیانت»، «دورویی»، «بدخواهی»، «بدبینی»، «تنبلی و بیکاری»، «دزدی و چپاول»، «ظلم به ضعیفان» و «افراط و تفریط در هر چیز» را درونی کردند و کوتاه‌سخن، اخلاق آنان تباہ گشت و این «اخلاق فاسد شده» «اسباب واقعی بدبختی و پریشانی ایران» را فراهم آورد. در جدول زیر نمونه‌گفتارهای اندیشمندان در این زمینه نشان داده می‌شود:

جدول شماره ۴- نمونه‌گفتارهای اندیشمندان

اندیشمند	ریشه‌یابی (مردم)	بن‌مایه
بازنمایی‌های زبانی اندیشمندان	«تخت جمشید ز بی‌حسی ما بر سر جم خشت با سرزنش از سقف و ستون می‌ریزد»	(مشیر سلیمی، ۱۳۵۸: ۲۳۳)
	«جز خرافات بر این مملکت افزود (تازیان) چه؟ هیچ»	(مشیر سلیمی، ۱۳۵۸: ۲۰۸)
	«این بود گهواره ساسانیان ... ضعف و جهلش این چنین بر باد کرد»	(مشیر سلیمی، ۱۳۵۸: ۲۳۴)
	عشقی	«من (زرتشت) سخن‌آرای دستور و مهابادم همی آنچه باید داد پند و رهبری دادم همی کار نیک و گفت نیکو و دل پاک این نداد گوش ایرانی به بدبختی امروز افتاد»
عارف	«به ملتی که ز تاریخ خویش بی‌خبر است به جز حکایت محو و زوال نتوان گفت»	(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۲۱۰)

ادامه جدول شماره ۴- نمونه‌گفتارهای اندیشمندان

بن‌مایه	ریشه‌یابی (مردم)	اندیشمند
(پوردادود، بی‌تا: ۳۰)	«ملت غافل دشمن در کار این یک در خواب آن یک بیدار این یک مدهوش آن یک هوشیار زینسان گردد قومی سپری»	پوردادود
(افشار، ۱۳۰۶: شماره ۱۱)	«خطر سیاه ... جهل و استبداد است که ... ما را خانه‌خراب کرده.»	افشار
(ایران‌شهر، ۱۳۶۴: ۶۶-۶۵)	«این اخلاق فاسد و تباه‌شده ماست که نمی‌گذارد قانون‌ها، تشکیلات و ... ثمر ببخشند. زشتی‌ها و پلیدی‌هایی چون دروغ‌گویی، خیانت، دورویی، و ... اسباب واقعی بدبختی و پریشانی ایران و ایرانیان هستند.»	ایران‌شهر بازنمایی‌های زبانی اندیشمندان
(ایران‌شهر، ۱۳۶۳: ۶۸-۶۷)	«هر فرد ایرانی جز حفظ منافع شخصی خود هیچ نفع عمومی را در نظر نمی‌گیرد.» «فقدان این هدف اجتماعی و ملی است که ملت ایران را چنین زیون و بی‌اراده ... ساخته است.»	
(کاظمی، ۱۳۰۳: ۶)	«حکم‌فرمایی اکثریت جاهل - به تصدیق تاریخ هیجده ساله مشروطیت ایران - مایه عقب افتادن ایرانی گردیده است.»	مشفق کاظمی

(منبع: نگارندگان)

سرانجام و در زمینه‌ی دینی، روی کار آمدن روحانیون مایه تباهی ایران و ایرانیان پنداشته شد. در نگاه شماری از اندیشمندان باستان‌گرا، بیشتر روحانیون «سودجو و نیرنگ‌باز»، «اندیشه‌ستیز» و «انگیزه‌سوز» بودند. آنان باور داشتند که روحانیون نگاهی ابزاری به دین دارند و به هر شیوه و هرگاه که به سودشان است، از مذهب بهره می‌گیرند و آن را در راستای سود و خواست خود تفسیر می‌کنند و با خوانش‌های زیرکانه خود، ساده‌دلان را در پستی و نادانی نگه می‌دارند و هوشمندان و شایستگان را سرکوب می‌کنند. افزون بر این، این نیروی اجتماعی بزرگ‌ترین دشمنان دانش به شمار می‌روند؛ به‌گونه‌ای که به‌جای اندیشه و دانش، مغز مردم را با خرافات و اوهام پر می‌کند و زینسان، آنان را از نیروی اندیشیدن و آگاهی تهی می‌سازند؛ بدتر آنکه اینان در برابر روشن‌گرانی که جاه و جایگاه آنان را به خطر می‌انداختند و مردم را بیدار می‌ساختند، ایستادگی می‌کردند و دست به «تکفیر» برای خاموش کردن زبانه‌های اندیشه و پاسداری از جایگاه خود می‌زدند (ایران‌شهر، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۹۷). همچنین آنان، با فراخواندن به درویشی، در یوزگی، برهنگی، آن‌جهان‌نگری و خوارداشتن این جهان، انگیزه‌ی مردم را برای سرمایه‌گذاری و دست زدن به کنش‌های سودمند اقتصادی سوزاندند و زینسان،

مردمانی گرسنه، گدا و تنبل پرورش دادند؛ بدین شیوه، این گروه با کارکردهای خود ایران را «نیمه وحشی» و دچار گونه‌ای «فلج اجتماعی» کرد و تا زمانی هم که دستی در کار دارند، کشور ایران به پایداری و پیشرفت نخواهد رسید. در زیر، نمونه‌گفتارهای اندیشمندان در این باره آورده می‌شود:

جدول شماره ۵- نمونه‌گفتارهای اندیشمندان

بن‌مایه	ریشه‌یابی (روحانیون)	اندیشمند	
(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۲۱۰)	«نبود این همه دنیای ما پریش و تباه اگر به دنیا آخوند دین فروش نبود»	عارف	بازنمایی‌های زبانی اندیشمندان
(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۳۴۵)	«ز حربه تدین خراب مملکت از بن»		
(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۲۰۷)	«داغ‌دار است دل از دست ریاکاری شیخ»		
(پورداد، بی تا: ۸۸)	«امید چنان است که فردا هم از این شور از شیخ فسون‌گر بدر خرقه و دستار»	پورداد	
(ایران‌شهر، ۱۳۶۲، ج ۲: ۱۴۲)	«خودپرستی‌ها، ریاکاری‌ها، تدلیس‌ها، و نادانی‌های روحانیان دنیاپرست ... درخت تناور نژاد ایران را ریشه‌کن کرده و خشکانده.»	ایران‌شهر	
(کاظمی، ۱۳۰۳، ش ۲: ۵۴)	«هادیان و آخوندهای بی‌سواد مملکت باستانی را از ترقی بازداشته‌اند. بدعت‌های اجتماعی آن‌ها فلج اجتماعی ما را باعث گردیده است.»	مشفق	
(کاظمی، ۱۳۰۳، ش ۴: ۱۵۹)	«ملاها بزرگ‌ترین دشمن معارف»		

(منبع: نگارندگان)

۴- آرمان‌جویی

در آرمان‌جویی، اندیشمند به دنبال یک جایگزین شناختی آرمانی می‌گردد و می‌کوشد با پردازش و بازنمایی آن، دواپی برای هستی زار بیابد و بودنی برین و بهین پدید آورد. بر این پایه، نیز اندیشمندان باستان‌گرا، همگی، آرمان شناختی خود را در «ایران باستان» یافتند و چنین انگاشتند که کار درست همانا زنده ساختن آیین کهن و در پیش گرفتن راه نیاکان است؛ زیرا به باور آنان، گذشته‌ی کهن ۱- آمیخته با «بسی نقش و سور» و «بارگه‌های پر از زیور و زر» بود؛ ۲- چنان آرایه‌مند بود که «یک‌به‌یک پادشاهان به مقرر» و «همه بر تخت و همه تاج به سر» بودند؛ ۳- سرای شکوه‌مندی بود و

«همه با صولت و با شوکت و فر» می‌زیستند؛ ۴- زمانه‌ی پیروزی و سروری بود و «صف‌به‌صف لشکر با فتح و ظفر» می‌آمدند؛ ۵- دوران نیک‌بختی، رستگاری، دانش و هنر بود و «از سعادت همه سو ثبت اثر» داشت «و آن اثرها ثمر علم و هنر» بودند (مشیر سلیمی، ۱۳۵۸: ۲۰۴-۲۰۵)؛ ۶- نشانی از فرومایگان و فرومایگی، دروغ‌گویان و دروغ‌گویی، نیرنگ‌بازان و فریب‌کاری، هواپرستان و آزمندی نداشت و زینسان، دیار راستی و درست‌کاری بود (افشار، ۱۳۰۵: شماره ۱۱)؛ ۷- نه خاکی ویران که آباد و مردمانی زیرک، هوشیار، خردمند، دلیر و زبردست داشت؛ ۸- از ساخت سیاسی نیرومندی برخوردار بود که شهریاران به‌نژاد ایرانی و دادگر فرمان آن را در دست داشتند؛ ۹- به دور از چیرگی اهریمنان و بیگانگان بود و کوتاه‌سخن، ۱۰- همچو خورشید می‌درخشید و ارزشمندی، والایی، خودبودگی، «ایرانیت» و «ملیت» را نمایندگی می‌کرد. جدول زیر نشان‌دهنده‌ی بازنمایی آرمان‌شهر ایران باستان در نگاه اندیشمندان باستان‌گراست:

جدول شماره ۶- بازنمایی آرمان‌شهر ایران باستان در نگاه اندیشمندان باستان‌گرا

اندیشمند	آرمان‌جویی (ایران باستان)	بن‌مایه
بازنمایی زبانی اندیشمندان ایران‌شهر	«آب‌و‌خاکی که هرگز ویران نبوده و مهد عزت دنیاست.»	(مشیر سلیمی، ۱۳۵۸: ۲۳۸)
	«گفتم که به اعصار گذشته چه مگر بود گفتند که بوده است عدالت‌گه ساسان سرتابه‌سرش مملکت علم و هنر بود»	(مشیر سلیمی، ۱۳۵۸: ۴۴۵)
	«بهترین آرمان که ایرانیان باید برگزینند و تاروپود هستی خود را با آن بسازند و ... ایرانیت است و ایرانیت هم چیزی نیست مگر داشتن خون آریایی و خاک ایران را سرزمین خود شمردن.»	(ایران‌شهر، ۱۳۶۳، ج ۲: ۷۴)
	«به زیر سایه نامش (زرتشت) توانی رسید از نو به دور باستانی»	(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۲۲۴)
	«چرا راستی بست از این ملک رخت چرا تیره شد آن فروزنده بخت»	(افشار، ۱۳۰۵: شماره ۱۱)

ادامه جدول شماره ۶- بازنمایی آرمان‌شهر ایران باستان در نگاه اندیشمندان باستان‌گرا

انديشمند	آرمان‌جویی (ایران باستان)	بن‌مایه
انديشمنان زباني پورداود	«که یاد آرد این نامه ز ایران‌زمین ز آیین نیک و ره راستین»	(پورداود، بی‌تا: ۲۱)
	«زمان گذشته به یاد آوریم ز میدان همه نیک‌نامی بریم»	(پورداود، بی‌تا: ۳۴)
	«به گوش دل شنیدم از سروشی که ایران‌شهر شد رخشنده چون هور ز ایران‌شهر خیزد سرفرازی»	(پورداود، بی‌تا: ۳۹)
	«همین خاک یک روز آباد بود ز اسپرغم و لاله دل‌شاد بود همه مردمش زیرک و راست‌گوی خردمند و دانا و پاکیزه‌خوی دلیر و هنرمند و پرهیزگار زبردست و فرمانده و هوشیار»	(پورداود، بی‌تا: ۷۴)

(منبع: نگارندگان)

۵- راه‌کارگزینی و کنش

اندیشمندان برای آنکه بتوانند بر دشواری‌های زیستی چیره گردند و آرمان‌شهر جهان‌پندار را به جهان‌پدیدار آورند، به سنجش و گزینش ابزارها و راهبردهای سودمند می‌پردازند. نیز بررسی دیدگاه‌های اندیشمندان باستان‌گرا نشان می‌دهد که آنان هم کوشیدند، با نگاهی سنجشی و گزینشی، راه‌کارهایی برای برون‌رفت ایران از گرفتاری‌ها و رسیدن این کشور به آینده‌ای درخشان پیش رو نهند و چه بسا این راه‌کارهای پیشنهادی پرشمار و گوناگون‌اند و می‌توان آن‌ها را در دو دسته‌ی «سخت» و «نرم» گنجانند.

۵-۱- راه‌کار سخت

راه‌کار سخت به «انقلاب»، «کشتار» و «خون‌ریزی» بازمی‌گردد؛ یعنی کشتن کارگزاران تباه، نیرنگ‌اندیش و فرومایه که ایران را به ویرانی کشاندند؛ به دیگر سخن، از راه کشتار و نابودسازی تباه‌کاران است که میهن به آبادی می‌رسد؛ ننگ‌نشسته بر نام نیاکان شسته می‌شود؛ و ایران‌زمین «بهشت برین» می‌گردد. میرزاده عشقی، مشفق کاظمی و عارف قزوینی از اندیشمندانی هستند که بر چنین راه‌کاری پای می‌فشارند:

جدول شماره ۷- راه کارگزینی (شیوه سخت) از دیدگاه عشقی، کاظمی و قزوینی

اندیشمند	راه کارگزینی (شیوه سخت)	بن‌مایه
عشقی	«همی نگردد آباد این محیط خراب اگر نگردد از خون خائنین سیراب»	(مشیر سلیمی، ۱۳۵۸: ۱۹۲)
	«این ملک یک انقلاب می‌خواهد و بس خون‌ریزی بی حساب می‌خواهد و بس»	(مشیر سلیمی، ۱۳۵۸: ۴۱۲)
عارف	«مملکت چو نرگست خراب است چاره خرابی انقلاب است»	(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۳۵۹)
	«چون زمام به دست معاندین دون است ره چاره ما همگی به دست خون است»	(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۳۶۴)
مشفق	«باید مشت آهنین دهان آخوند بی سوادى که نشر معارف را باعث بی دینی می‌داند، خرد نماید.»	(کاظمی، ۱۳۰۳: ش ۱: ۶)
	«برای اینکه افراطی تزویر هم نابود شود ... جز اینکه انقلابی بزرگ ... برپا شده، سیلابی از خون کثیف آن‌ها (آخوندها) جاری سازد، طریق دیگری عملی نیست.»	(کاظمی، ۱۳۰۳: ش ۳: ۱۰۱)

(منبع: نگارندگان)

۵-۲- راه کار نرم

راه کارهای نرم به راه‌های به دور از خشم و خون‌ریزی گفته می‌شود که می‌توان آن‌ها را در چند زمینه برشمرد:

۵-۲-۱- سیاسی

ساختن دولتی نیرومند و زمان‌آگاه بر پایه‌ی ارتشی کارآمد و پرتوان که از یک‌سو، بتواند نیروهای نامنی‌زا را مهار کند و از دگر سو، نیازهای مردم را به خوبی بشناسد و ابزارهای برآوردن آن‌ها را فراهم آورد؛

به قدرت رسیدن پادشاهی نیرومند و ایرانی‌نژاد، دیکتاتوری با آرمان، کارگزاری دانا و نواندیش، و «یک فرمان‌روای مطلق»؛

کشورداری و فرمان‌روایی به شیوه‌ی شاهان ایران باستان؛
جدایی دین از سیاست و جلوگیری از دست‌اندازی روحانیون در کارهای سیاسی و اجتماعی.

جدول شماره ۸- راه کارگزینی (شیوه نرم: سیاسی) از دیدگاه اندیشمندان

بن‌مايه	راه کارگزینی (شیوه نرم: سیاسی)	اندیشمند
(افشار، ۱۳۰۴، ش ۲: ۷۶-۷۷)	«باید حکومت مقتدر و دانا ساخت.»	افشار
(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۱۰۹)	«یک مرد نو چو نادر سردارم آرزوست»	عارف
(مشیر سلیمی. ۲۰۸: ۱۳۵۸)	«کای شهنشاه برون شو ز مغاک خسروا سر به در آر از دل خاک»	عشقی
(پورداد، بی تا: ۳۵۱)	«نژادی ز ایران به کار آوریم»	پورداد
(پورداد، بی تا: ۹۲)	«شها از چهره و خاک پاک نیا سپردی به چنگال اهریمن دگر باره از خاک و خون سر بر آر نشاید که شه گردد از کارزار»	
(کاظمی، ۱۳۰۳، ش ۱: ۶)	«باید یک صاحب‌فکر، فکر نو، زمام حکومت را در دست گرفته، با یک عمل، عمل تازه، خاتمه به این وضعیت بدهد.»	بازنمایی زبانی اندیشمندان
(کاظمی، ۱۳۰۳، ش ۱: ۱۰)	«... دیکتاتور عالم تولید کنید.»	
(کاظمی، ۱۳۰۴، ش ۱۱ و ۱۲: ۵۱۰)	«تفکیک کامل مذهب از حکومت و جلوگیری از مداخله آخوندها در مسائل اجتماعی.»	

(منبع: نگارندگان)

۵-۲-۲- تاریخ

- پاس‌داری از نشانگان، نمادها و سازه‌های ایرانی - باستانی؛
- پند گرفتن از تاریخ گذشته‌ی ایران و کاربست آموزه‌های تاریخی و اندرزهای بزرگان آن زمان؛
- زنده ساختن نام نیاکان؛
- یادآوری کیش، آیین، فره‌مندی و خجستگی روزگاران گذشته و فرمان‌روایی پادشاهانی چون

داریوش و اردشیر؛

- آشنا ساختنِ امروزیان با «مفاخر ملی» و یادآوریِ این مفاخر به آن‌ها؛
- اندیشیدن به عللِ بزرگی و شکوهِ ایرانِ باستان و آموختن و اندوختنِ نیکیِ نیاکان.

جدول شماره ۹- راه کارگزینی (شیوه نوم: تاریخی) از دیدگاه اندیشمندان

بن‌مايه	راه کارگزینی (شیوه نوم: تاریخی)	اندیشمند
(ایران‌شهر، ۱۳۶۳، سال اول: ۲۵)	«ما اگر ... نمی‌خواهیم فردای ما مثل امروز ما بشود، باید ... از گذشته عبرت بگیریم.»	ایران‌شهر
(ایران‌شهر، ۱۳۶۳، سال اول: ۲۳۵-۲۳۴)	«برای دمیدن یک روح تازه به کالبد افسرده این ملت ... یاد دادن این مفاخر ملی به نوباوگان آن کافی خواهد بود.» «نگه‌داری کردن از خرابه‌ها و آثار مداین و قصر شیرین و طاق بستان و بیستون ...»	
(ایران‌شهر، ۱۳۶۳، ج ۲: ۵۰۷)	«به یاد آورید آن نیاکان خویش پس آن روزگاران با فر و کیش»	
(کاظمی، ۱۳۰۴، ش ۱۱ و ۱۲: ۵۵۷)	«اگر در این روز (نوروز) در علل ترقی و بزرگی ایران قدیم دقت کنیم، ممکن است با کسب فضائل نیاکان خود از گرداب بدبختی کنونی نجات یابیم.»	بازنمایی زبانی اندیشمندان
(پورداد، بی‌تا: ۴۳)	«بیش از این می‌سند ننگ خویشتن زنده کن نام نیاگان یللی یاد آر از داریوش و اردشیر زان همایون روزگاران یللی»	پورداد
(پورداد، بی‌تا: ۷۵)	«ز امشاسپندان نیوشیم پند شود خرم و شاد خاک نژد»	

(منبع: نگارندگان)

۵-۲-۳- اجتماعی و فرهنگی (آموزشی)

- برپایی جشن‌های ایرانی، باستانی و ملی مانند جشن سده و مهرگان به‌جای جشن‌های مذهبی به امید آگاه کردن مردم از گذشته‌ی باستانی و شیوه‌ی زیست آن زمان؛
- دگرگون کردن اندیشه و باورهای مردم بر پایه‌ی آموزه‌ی ایرانیت و ملیت و برتری دادن به نژاد و نیاکان ایرانی، آب‌و‌خاک ایران، زبان، دین، آداب و آیین ملی؛
- پدید آوردن دگردیسی‌های اندیشه‌ای در مردم و رهنمون شدن آن‌ها به‌سوی خودشناسی و

- پاس‌داری از خویشتن ایرانی - ملی؛
- پرورش خودآگاهی تاریخی - ایرانی مردم؛
 - پروردن خویشتن‌های ارزش‌شناس و پاسبان تاریخ؛
 - آگاهی‌بخشی و دانش‌افزایی مردم بر پایه‌ی آموزه‌ی ملیت و ایرانیت؛
 - الگوگیری از شیوه‌های آموزشی ایران کهن در پرورش فرزندان؛
 - یکسان‌سازی زبانی و پالایش زبان پارسی از واژگان بیگانه؛
 - برگزیدن دین زرتشت و بهره‌گیری از آن؛
 - ستایش پیغمبر ایرانی، زرتشت؛
 - گروه به به‌دینی؛
 - «ترویج کامل زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت»؛
 - «کشیدن راه آهن و ... و متصل نمودن کلیه نقاط مملکت به یکدیگر»؛
 - «کوچ دادن بعضی ایلات آذربایجان و خوزستان به نقاط داخلی ایران و آوردن ایلات فارسی‌زبان ... به این ایلات و ...»؛
 - «تغییر اسامی ترکی و عربی و ... دهات، کوه‌ها و رودهای ایران به اسامی فارسی ...».

جدول شماره ۱۰- راه کارگزینی (شیوه‌ی نرم: اجتماعی و فرهنگی) از دیدگاه اندیشمندان

بن‌مایه	راه کارگزینی (شیوه‌ی نرم: اجتماعی و فرهنگی)	اندیشمندان
کازمی، ۱۳۰۴، ش ۱۱ و ۱۲: (۵۹۹)	«به وسیله نطق‌ها، محاسن اعیاد ملی را به مردم بفهمانند و کلوب‌های مخصوص برای برپاداشتن سایر جشن‌های باستانی ... دایر کنند و در عوض اعیاد مذهبی، جشن‌های ملی را که در آن اصول ایرانیت قرار گرفته است، مبنای سرور و نشاط باطنی خود بنمایند.»	بازنمایی زبانی اندیشمندان ایران‌شهر
ایران‌شهر، ۱۳۶۳، سال اول: (۳۱۵)	«ایرانی باید بداند که کی بود و چه شده است.» «ایرانی باید ملیت خود را بزرگ‌ترین نعمت‌ها و حفظ آن را مقدس‌ترین وظیفه‌ها بشمرد.» «باید هر نوزاد ایرانی با یک حس غرور ملی پرورش یابد و ایرانی بودن را مایه سربلندی خود بداند.»	
ایران‌شهر، ۱۳۶۳، ج ۲: ۸۲-۸۱)	«نشر و تعمیم یک معارف صحیح و کامل که مبتنی بر اساس ملیت باشد. در این راه می‌توان از مطبوعات، انجمن‌های علمی و ادبی، انجمن‌های حمایت و تشویق و انجمن‌های نشر و تعمیم بهره گرفت.»	

ادامه جدول شماره ۱۰- راه کارگزینی (شیوه‌ی نرم: اجتماعی و فرهنگی) از دیدگاه اندیشمندان

بن‌مایه	راه کارگزینی (شیوه‌ی نرم: اجتماعی و فرهنگی)	اندیشمند
(ایران‌شهر، ۱۳۶۳، سال اول: ۹۲)	«باید پیش از هر چیز، چنانکه ایرانیان قدیم در تربیت فرزندان خود می‌کردند، نیک و بد را تفریق کرد و یاد داد.»	ایران‌شهر
(ایران‌شهر، ۱۳۶۴، ج ۴: ۷۷۷)	«مؤثرترین چاره‌سازی‌های بدبختی‌های مردم عالم و ایران، تغییر دادن محور افکار و عقاید مردم است.»	
(ایران‌شهر، ۱۳۶۳، ج ۲: ۴۳۷)	«همه‌ی نهادها ... یا هر آن چیزی که به ساختن اندیشه یاری می‌رساند باید نشان‌دهنده ملیت ایرانی و نمادهای آن باشد.»	
(افشار، ۱۳۰۶، ش ۸: ۵۶۶)	«باید دولت ما وسایلی را اتخاذ نماید تا در طول زمان وحدت ملی ایران از حیث زبان و دیگر جهات کامل شود.»	افشار
(افشار، ۱۳۰۴، ش ۲: ۷۷)	«افراد ملت باید باسواد شوند.»	
(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۲۲۴)	«به زیر سایه‌ی نامش (زرتشت) توانی رسید از نو به دور باستانی»	عارف
(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۲۲۴)	«چو من گر دوست داری کشور خویش ستایش بایدت پیغمبر خویش»	
(سپانلو و اخوت، ۱۳۹۹: ۲۲۵)	«به قرن بیستم گر در بند آیی همان به دین به‌دینان گرای»	

(منبع: نگارندگان)

نتیجه‌گیری

این نوشتار، با بهره‌گیری از الگوی نظری اسپریگنز، به بررسی چگونگی برآیی گفتمان باستان‌گرایی در زمانه‌ی پسامشروطه پرداخته و به نکات زیر دست یافته است:

۱- گفتمان باستان‌گرایی پسامشروطه برآیند ویژگی‌های زمانه‌ی اندیشمندان و پویش‌های شناختی

آنان است و از چهار دریچه می‌گذرد. دریچه‌ی شناختی نخست زمانه‌شناسی یا نگرستن به چندوچون زمانه است که پیرو آن، اندیشمندان باستان‌گرا هستی ایران را بیمار یافتند و از نابسامانی‌های آن آگاه شدند. این آگاهی اندیشمندان را به سوی دریچه‌ی دوم، یعنی ریشه‌یابی، رهنمون شد. از این دریچه، آنان به گذشته‌های دور ایران نگرستند و شکست ساسانیان به دست تازیان و راه‌یابی بیگانگان به ایران را آغازگاه تباهی یافتند. به باور آنان، در درازای تاریخ، این رخداد پیامدهای ناگواری در زمینه‌های گوناگون به بار آورد و نیروها و دسته‌های سیاسی و اجتماعی‌ای پرورش داد که بازنمون ویژگی‌های نژاد آریایی نبودند؛ آنان (شاهان بیگانه‌نژاد و ستم‌پیشه، مردم نادان و روحانیون نیرنگ‌باز) کسانی بودند که با کژمنشی‌های خود درخت کهن سال ایران را خشکاندند. پس از شناسایی ریشه‌ی بیماری، دریچه‌ی سوم شناختی آرمان‌جویی است. از این دریچه، اندیشمندان باستان‌گرا، همگی، آرمان‌شناختی و بهشت‌برین خود را در «ایران باستان» دیدند و در جست‌وجوی این شهر آرمانی و دل‌انگیز و برای دست‌یابی به آن، دست به سنجش و گزینش راه‌کارهای گوناگون زدند و زینسان، به واپسین دریچه‌ی برآیی یک اندیشه، یعنی راه‌کارگزینی، رسیدند.

۲- هیچ‌یک از اندیشمندان باستان‌گرا که نام آنان در متن رفت، دست به پیش‌داوری (چسباندن ویژگی‌های ناپسند) درباره‌ی اسلام نمی‌زنند؛ به دیگر سخن، آنان، با آنکه دل‌شده‌ی ایران باستان هستند، گرایش‌های اسلام‌ستیزانه‌ی آشکار ندارند و بدگویی از اسلام در اندیشه‌هایشان دیده نمی‌شود؛ چه بسا، برخی از آنها - چون مشفق‌کاظمی، ایران‌شهر و افشار - بر بازگشت به گذشته‌ی باستانی با پذیرش و پیرایش اسلام پای می‌فشارند. از این دریچه، می‌توان گفتمان باستان‌گرایی آنان را «باستان‌گرایی پیرایشی» نامید. در برابر، کسانی چون میرزاده عشقی، عارف قزوینی و ابراهیم پورداود، با آنکه آشکارا از زرتشت می‌سرایند و وی را می‌ستایند، به بازنمایی‌های ناپسند از اسلام نمی‌پردازند؛ از این رو، شاید بتوان گرایش آنان را «باستان‌گرایی ستایشی یا فرویشی» نامید؛ یعنی ستایش از نمادهای باستانی - چون دین زرتشت - بی‌خوارداشت دین اسلام.

۳- در دیدگاه این اندیشمندان، گرایش‌های نژادپرستانه بسیار کم‌رنگ است و به سادگی نمی‌توان آنان را نژادپرست دانست. آنان، با آنکه از برتری نژاد آریا سخن می‌گویند؛ چندان به خوارداشت دیگر نژادها - به‌ویژه عرب - نمی‌پردازند و پیش‌داوری‌های عرب‌ستیزانه بازنمایی‌های اندکی در گفتمان آنها دارد؛ از این رو، این نوشتار با دیدگاه جمشید بهنام در کتاب برلنی‌ها (۱۳۹۶) هم‌سویی دارد که اندیشمندانی چون پورداود و ایران‌شهر را نژادپرست نمی‌داند.

۴- اندیشه‌ی باستان‌گرایی، پس از برآیی، بر دیگر اندیشه‌ها و گفتمان‌ها برتری یافت؛ زیرا جامعه‌ی پسامشروطه‌ی ایران به راستی بیمار و درمانده بود. پیرو دیدگاه اسپریگنز، یک اندیشه (گفتمان) زمانی به کام‌گاری و پیروزی می‌رسد که جامعه به راستی بیمار باشد.

۵- بر پایه‌ی چهارچوب اندیشگی اندیشمندان یادشده و پیرو دریچه‌ی راه‌کارگزینی، آمدن آرمان ایران باستان از جهان پندار به جهان پدیدار به یک «ابرمرد» نیاز داشت و ای بسا از دل چنین نیازی بود که رضاشاه سر برآورد؛ به دیگر سخن، روی کار آمدن رضا شاه برآیند خواسته‌ی برخی از اندیشمندان و نیازهای زمانه بود و زینسان، باید یکی از سترگ‌ترین دلایل برآیی دودمان پهلوی را در پردازش‌های باستان‌گرایانه‌ی اندیشمندان دانست. روی کار آمدن و سپس کردارها و کنش‌های شاهان پهلوی از پشتوانه‌ی نظری گفتمان باستان‌گرایی برخوردار بود و در چهارچوب چنین اندیشه‌ای انجام شد. در این نکته، نوشتار کنونی با دیدگاه سعیدی‌نژاد (۱۳۸۸) در مقاله‌ی «بازنگری کودتای ۱۲۹۹: آیا کودتا توطئه انگلیس بود؟» هم‌راستاست.

۷- سرانجام، باید گفت برآیی گفتمان باستان‌گرایی و سپس پیدایی دودمان پهلوی نشان می‌دهد همان‌گونه که جهان گفتمان را می‌سازد، نیز گفتمان برسازنده‌ی جهان است. فراهم بودن بسترها و زمینه‌های اجتماعی در زمانه‌ی کنونی می‌تواند دوباره گفتمان و اندیشه‌ی باستان‌گرایی را برجسته سازد.

منابع

الف- منابع فارسی

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۳)، *ایران بین دو انقلاب*، برگردان احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نی.

- آوری، پیتر (۱۳۷۳)، *تاریخ معاصر ایران: از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه*، برگردان محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی.

- اسپریگنز، توماس (۱۳۶۵)، *فهم نظریه‌های سیاسی*، برگردان فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات آگه.

- افشار، محمود (۱۳۰۴)، «سپاه و سیاست»، *آینده*، ش ۲، صص ۷۳-۷۹.

- (۱۳۰۴)، «مسئله ملیت و وحدت ملی»، آینه، ش ۸، صص ۵۵۹-۵۶۹.
- (۱۳۰۵)، «وفاداری شیرین»، آینه، ش ۱۱، بی‌ص.
- (۱۳۰۶)، «خطر سفید»، آینه، ش ۱۱، بی‌ص.
- (۱۳۶۳)، «سفر اصفهان» ایران‌شهر، ج ۲، ش ۳، صص ۱۴۳-۱۴۶.
- بهنام، جمشید (۱۳۹۶)، برلنی‌ها، تهران: نشر فرزانه روز.
- بیگلرلو، رضا (۱۳۸۰)، باستان‌گرایی در ایران معاصر، تهران: نشر مرکز.
- پورآرین، فواد و رجیبی، علی‌اصغر (۱۳۹۲)، «بررسی زمینه‌های سیاسی و اجتماعی قدرت‌یابی رضاشاه»، تاریخ‌نامه‌ی خوارزمی، ش ۲، صص ۲۵-۴۰.
- پورداد، ابراهیم (بی‌تا)، دیوان پورداد، هند: انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی.
- سعیدی‌نژاد، حمیدرضا (۱۳۸۸)، «بازنگری کودتای ۱۲۹۹: آیا کودتا توطئه انگلیس بود؟»، دانش‌نامه‌ی حقوق و سیاست، ش ۱۱، صص ۱۳۵-۱۵۸.
- سلیمانی، غلام‌علی و آزرمی، علی (۱۳۹۶)، «ملی‌گرایی باستان‌گرا و بحران در هویت انسان ایرانی: بازخوانی پاسخ مطهری»، انسان‌پژوهی دینی، ش ۳۷، صص ۲۰۷-۲۲۳.
- سپانلو، محمدعلی و اخوت، مهدی (۱۳۹۹)، دیوان عارف قزوینی: مجموعه آثار، تهران: نشر نگاه.
- شمیم، علی‌اصغر (۱۳۸۹)، ایران در دوره سلطنت قاجار: قرن سیزده و نیمه اول قرن چهارده مهشیدی، تهران: نشر بهزاد.
- صغری، عامری (۱۳۹۵)، باستان‌گرایی در دوره‌ی پهلوی با تکیه بر جشن‌های ۲۵۰۰ ساله به روایت اسناد، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ضیاابراهیمی، رضا (۱۳۹۷)، پیدایش ناسیونالیسم ایرانی، نژاد و سیاست بی‌جاسازی، تهران: نشر مرکز.

- فوران، جان (۱۳۸۶)، مقاومت شکننده، برگردان احمد تدین، تهران: نشر رسا.
- کریمی، علی‌رضا (۱۳۸۷)، انقلاب مشروطه در بونه نقد، قم: انتشارات دفتر عقل.
- کججاف، علی‌اکبر و احمدوند، زینب (۱۳۹۰)، «جریان باستان‌گرایی و تشکیل حکومت پهلوی»، پژوهش در تاریخ، ش ۵، صص ۱۳۷-۱۵۶.
- کاظم‌زاده ایران‌شهر، حسین (۱۳۰۱)، «موانع ترقی ایران»، ایران‌شهر، ش ۴، صص ۶۳-۷۱.
- ----- (۱۳۴۲)، تجلیات روح ایرانی، برلین، ایران‌شهر.
- ----- (۱۳۶۳)، «ایران‌شهر»/ایران‌شهر، ج ۲، ش ۳، صص ۷۱-۷۸.
- ----- (۱۳۶۳)، «معارف و معارف پروران ایران»، ایران‌شهر، ج ۲، ش ۱، صص ۶۵-۸۷.
- ----- (۱۳۶۳)، «وسائل عملی جنگ با فساد اخلاق»، ایران‌شهر، ش ۵، صص ۹۱-۹۴.
- ----- (۱۳۶۳)، «دیروز و امروز»، ایران‌شهر، ش ۲، صص ۲۵-۳۰.
- ----- (۱۳۶۳)، «فرش بهار کسری»، ایران‌شهر، ش ۹، صص ۲۳۴-۲۳۷.
- ----- (۱۳۶۳)، «ملیت و روح ملی ایران»، ایران‌شهر، ش ۴، صص ۱۹۳-۲۰۷.
- ----- (۱۳۶۴)، «نژاد نو»، ایران‌شهر، ش ۱۲، صص ۷۷۴-۷۷۸.
- کاظمی، مشفق (۱۳۰۳)، «ما چه می‌خواهیم»، فرنگستان، ش ۱، صص ۱-۳.
- ----- (۱۳۰۳)، «لکه ننگین»، فرنگستان، ش ۵، صص ۲۰۵-۲۱۰.
- ----- (۱۳۰۳)، «نهضت بر ضد هادیان بی‌سواد نهضت حقیقی ایران است»، فرنگستان، ش ۲، صص ۴۹-۵۵.

- (۱۳۰۳)، «مطبوعات ایران»، فرنگستان، ش ۴، صص ۱۵۴-۱۶۱.
- (۱۳۰۳)، «محافظة کاران افراطی»، فرنگستان، ش ۳، صص ۹۷-۱۰۵.
- (۱۳۰۴)، «لزوم جدایی امور مذهبی از مسائل سیاسی»، فرنگستان، ش ۱۲-۱۱، صص ۵۱۷-۵۰۹.
- (۱۳۰۴)، «چگونه رسوم ملی ایران از بین می‌رود»، فرنگستان، ش ۱۲-۱۱، صص ۵۵۶-۵۵۹.
- (۱۳۴۴)، *ایران در جنگ جهانی اول*، برگردان ع. دخانیاتی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مشیر سلیمی، علی اکبر (۱۳۵۸)، *کلیات مصور عشقی*، تهران: انتشارات سپهر.
- میرزایی، بیژن و دیگران (۱۳۹۹)، «تحول هویت روشنفکری و تأثیر آن در سر کار آمدن رضاخان»، *فصل‌نامه‌ی توسعه اجتماعی*، ش ۴، ۱۱۱-۱۴۶.
- مجد، محمدقلی (۱۳۸۷)، *تحطی بزرگ*، برگردان محمد کریمی، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- نواصری، عبدالرضا (۱۳۹۸)، *ناسیونالیسم نژادی در تاریخ معاصر ایران*، تهران: انتشارات گام نو.

ب- منابع لاتین

- Echtenkamp, B. Alan (2004). “A Social-Cognitive Model of Leadership: Open Systems Theory at the Individual Level of Analysis,” *Kravis Leadership Institute Leadership Review*, Vol. 4, pp. 89-102.
- Semin, Gun R. & Smith, Eliot R. (2013). “Socially Situated Cognition in Perspective,” *Social Cognition*, Vol. 31, No. 2, pp. 125-146.